



رهبری و زعامت سیاسی در اسلام

پدیدآورده (ها) : معرفت، محمد هادی

فقه و اصول :: حکومت اسلامی :: پاییز 1376 - شماره 5

از 7 تا 18

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/118739>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 14/01/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



رهبری و زعامت سیاسی در اسلام

محمد مهدی معرفت



زعامت سیاسی یعنی قدرت و توان در اداره شئون یک امت، که حافظ مصالح همگان بوده، ضمانت اجرای عدالت اجتماعی را عهده دار باشد. مردم، آزاد آفریده شده اند و در زندگی حق انتخاب دارند و هر یک طبق خواسته خود می توانند از مظاهر طبیعت بهره مند گردند. این آزادی و حق انتخاب در زندگی اجتماعی - که لازمه حیات تعاونی است - احیاناً موجب برخورد می شود، که قانون، مرز تصرفات هر یک از آحاد مردم و جامعه را مشخص می سازد.

ضامن اجرای صحیح قانون، که همان ضمانت اجرای عدل اجتماعی است، کس یا کسانی اند که مسئولیت زعامت سیاسی را بر عهده دارند. شرط اساسی اجرای این تعهد سه چیز است: توان، عدالت و آگاهی لازم. با این سه شرط، یک زعيم سیاسی می تواند، حسن تدبیر به خرج داده، زندگی سالم و آرامش بخشی را برای آحاد ملت فراهم سازد.

ابوحامد غزالی (وفات: ۵۰۵ هـ. ق) درباره سیاست چنین می گوید: «سیاست است که وسایل حیات

مسالمت آمیز و سعادت بخش، به کار گرفته شود. و سیاست مدار به کسی گفته می شود که دارای شناخت کامل از اوضاع و احوال جهانی بوده، و از روند سیاست های گوناگون، که در جوامع مختلف به کار گرفته شده، آگاهی لازم را دارا باشد، و به خوبی بداند و می تواند بهترین شیوه ها را به کار گیرد، به گونه ای که با اوضاع و احوال ملی او سازگار باشد و مایه سعادت و سربلندی ملت خویش باشد، و هیچ گونه وابستگی خفت بار و زیان بخش به وجود نیاورد.

انسان را در جامعه فراهم می سازد، و در دسترس او قرار می دهد، زیرا تنها در نوع زندگی گروهی است که آدمیان می توانند به یکدیگر کمک و یاری رسانند، و بدین وسیله وسایل معیشت شان را سامان دهند و بهبود بخشند. علمی که زیست مسالمت آمیز و سودآور را - چه از نظر مادی و چه معنوی - می آموزد، سیاست است.^۱

بدین گونه می توان سیاست را چنین تعریف نمود:

«سیاست عبارت است از

آمیختگی دین و سیاست

حسن تدبیر، که از شناخت کامل به اوضاع و احوال زمانه و آگاهی لازم از چگونگی برقراری روابط مسالمت آمیز، در میان افراد، و گروه ها، و ملت ها، حاصل می گردد، و در پیشرفت جامعه و تحقق اهداف ملی، در تمامی ابعاد زندگی، مادی و معنوی، نقش اساسی را ایفا می کند.

سیاست از روز نخست با دین آمیخته بوده و از آن جدا نبوده است. اسلام از همان روز اول، تشکیل دولت داد و امت واحدی را به وجود آورد که هریک از این دو عمل، نمود بارزی از توان سیاسی اسلام است.

پیغمبر اسلام (ص) از جایگاه نبوت، مقام زعامت سیاسی امت را بر عهده داشت، و ولایت او بر امت از مقام نبوت او برخاسته بود:

«النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم»^۲

«سیاست عبارت است از حسن تدبیر، که از شناخت کامل به اوضاع و احوال زمانه و آگاهی لازم از چگونگی برقراری روابط مسالمت آمیز، در میان افراد، و گروه ها، و ملت ها، حاصل می گردد، و در پیشرفت جامعه و تحقق اهداف ملی، در تمامی ابعاد زندگی، مادی و معنوی، نقش اساسی را ایفا می کند.»

از این رو، اسلام سیاستی را دنبال می کند که صرفاً در ایجاد همزیستی

عنوان «نبوت» او را شایسته مقام «ولایت» نموده بود، زیرا «تعلیق حکم بر وصف عنوانی، مُشعر بر علیت است». با مطرح کردن عنوان «نبوت» مسئله «ولایت» او را بر امت مطرح نموده است. به خوبی پیدا است که ولایت او از نبوت نشأت گرفته است.

ولایت در این آیه، به معنای زعامت سیاسی است که در رابطه با شئون عامه و اداره امور امت در جهت تأمین مصالح عامه است که مقدم بر مصلحت‌های شخصی است.

در نظام حکومتی اسلام، اصالت فرد و اصالت جامعه، هر دو مطرح است، لیکن در صورت تزاحم، مصلحت جمع بر مصلحت فرد مقدم است. و این آیه به این حقیقت اشارت دارد. و نیز در آیه دیگر:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَوْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»^۳

آحاد مردم، در مقابل تصمیمات کلی، در رابطه با شئون عامه (اداری و سیاسی)

باید تسلیم باشند:

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^۴

زعامت دینی و سیاسی علی (ع)

این زعامت دینی و سیاسی، پس از رحلت ختمی مرتبت، به مولی امیر مؤمنان (ع) انتقال یافت، و به نص صریح حدیث غدیر، این سِمَت والا نصیب مولای متقیان گشت.

آن جا که پیغمبر اکرم (ص) در غدیر خم

در جمع اصحاب و مؤمنین فرمود: «أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ؟» قالوا: بلى يا رسول الله. فقال: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَا فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَا. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله»

نخست از آنان اعتراف گرفت: «أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ؟» اشاره به آیه کریمه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» می باشد که مقام ولایت و زعامت سیاسی هدف است. جملگی گفتند: آری، قبول داریم که زعامت و ولایت به نص الهی از آن تو



است. جابر آمده است- و نیز از هریک امامان

پیش، امام لاحق مشخص می گردید.

و این بدین جهت است که در دوران عصمت، در مقام زعامت، عصمت شرط است، که پی بردن به آن برای مردم عادتاً امکان پذیر نیست لذا باید از جانب شرع تعیین و مشخص گردد.

لذا نقش بیعت در این دوران صرفاً نقش فراهم کردن امکانات برای ولیّ امر است، تا بتواند با توان مردمی، در جهت اصلاح امت حرکت کند و بیعت یک وظیفه است که باید مردم انجام دهند: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم».

آن گاه حضرت پس از گرفتن این اعتراف به آنان فرمود: «فمن كنتُ مولاَه فلهذا علی مولاَه» پس هر که پذیرفته است، مَنْ زعیمِ اویم، بداند که این زعامت پس از من به علی انتقال می یابد، و باید بپذیرد.

لذا با اشاره به آیه یادشده، هرگونه ابهامی از کلمه «مولا» مرتفع می گردد، و مقصود از آن روشن می باشد، زیرا اگر لفظ مولی فرضاً مشترك باشد، با قرینه معینه، مشخص می گردد.

زعامت پیشوایان معصوم (ع)

در دوران عصمت، زعامت سیاسی و تعیین زعیم، با نصّ صریح مشخص می گردد؛ همان طور که زعامت پیغمبر اکرم به نصّ «النّبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» مشخص گردید، و زعامت مولا امیرمؤمنان، پس از وی، به نصّ غدیر «فمن كنتُ مولاَه فلهذا علی مولاَه» مشخص و معین گردید. هم چنین ائمه معصومین، که هریک با نصّ خاص، از پیغمبر اکرم یک جا - چنان چه در حدیث

زعامت ولیّ فقیه ولایت فقیه در امتداد ولایت پیغمبر و ائمه معصومین (ع) است؛ بدین معنا که در عصر غیبت، مسئله زعامت از دیدگاه اسلام، نادیده گرفته نشده است. شریعت که برای تنظیم حیات اجتماعی است همواره به مسئول یا مسئولین اجرا نیاز دارد، تا حافظ مصالح امت و ناظر بر اجرای صحیح عدالت اجتماعی باشند و نمی توان آن را مخصوص دوران حضور دانست، بلکه با

امتداد شریعت، مسئولیت اجرایی و نظارت نیز ادامه دارد.

و لذا ولایت فقیه در دوران غیبت، امتداد همان زعامت سیاسی پیغمبر و ائمه معصومین است که مسئولیت اجرای عدالت اجتماعی و اداره شئون عامه را بر عهده دارد. و هیچ گونه ارتباطی با دخالت در شئون خصوصی مردم ندارد، مگر آن که با مصلحت عمومی مرتبط گردد.

از این رو، ولایت فقیه هرگز به معنای «قیمومیت» یا «حاکمیت اراده مطلقه فقیه» نیست، چنان چه ولایت پیغمبر و امامان معصوم نیز به چنین معنایی نبوده است. بلکه صرفاً: «إدارة البلاد وسياسة العباد» مقصود است و بس.

همان گونه که ولایت پیغمبر از مقام نبوت او برخاسته بود، و بدین جهت، نبوت و شریعت او ولایت اش را در همان قوانین شرع محدود می کرد، ولایت فقیه نیز از مقام فقاهاست او برخاسته، و فقاهاست، آن را محدود می سازد. و در واقع فقاهاست او است که حکومت می کند نه شخص او یا اراده شخصی او. لذا معنای صحیح ولایت فقیه، ولایت فقه او است.

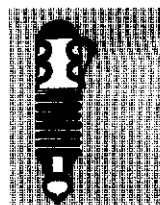
در نتیجه، محصول ولایت فقیه، زعامت سیاسی دین است و شریعت حاکم بر مقدرات مردم بوده و فقیه، ضامن اجرای صحیح آن می باشد.

ولایت مطلقه

معلوم شد که مقصود از «ولایت مطلقه»، عمومیت و شمول ولایت فقیه در تمامی ابعاد اداری-سیاسی امت است، تا آن جا که با شئون عامه مرتبط است. و محصور در یک بعد از شئون امت، یا خصوص امور یک فرد یا افراد خاص نیست. از این رو ولایت مطلقه، ولایت تصرف در تمامی ابعاد مرتبط به اداره امت، می باشد. و در مقابل ولایت های خاصه از قبیل؛ ولایت پدر در امر تزویج دختر، ولایت پدر و جد در امور مالی فرزندان صغیر و ولایت حاکم شرع بر اموال «قُصْر» و «غُیْب» می باشد.

فقاهاست و ولایت

آیا میان فقاهاست و ولایت، تلازمی وجود دارد، بدین معنا که هر که به مقام فقاهاست رسید، دارای مقام ولایت نیز خواهد بود؟



یا آن که صرفاً فقاہت شرط ولایت است که یکی از شرایط اساسی زعامت سیاسی اسلامی، واجدیت مقام فقاہت است.

مولا امیر مؤمنان (ع) در این باره می فرماید:

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلِمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»^۵

حضرت در این بیان، دو شرط اساسی را برای شایستگی مقام زعامت سیاسی در اسلام یادآور می شود: اولاً: قدرت و توان سیاسی- اداری داشته باشد. ثانیاً: در امر زعامت، آگاه ترین افراد امت بوده باشد، که همان معنای فقاہت است، که بیش تر فقاہت در شئون زعامت و سیاست ملحوظ است.

پس در زعامت سیاسی فقاہت، دومین شرط اساسی، پس از قدرت سیاسی است.

و این، صرفاً شایستگی فقیهان را برای مقام ولایت و زعامت سیاسی، پس از واجدیت سایر شرایط می رساند، نه فعلیت آن را، زیرا در فرض دوم، تعدّد ولایات بر حسب تعدّد فقهای جامع الشرایط، و

موجب تراحم ولایت هائی گردد. و این حتماً با قانون نظم، مغایرت دارد، و مایه تشّت آرا، و از هم پاشیدگی وحدت امت خواهد بود.

لذا تلازمی میان فقاہت و ولایت بالفعل وجود ندارد، و هر فقیهی به دلیل آن که فقیه است، فعلاً دارای مقام ولایت نیست بلکه صرفاً شایستگی آن را دارد.

انتخاب در این جا میانه ای است بین انتصاب و انتخاب مطلق. انتصاب صرف، تعیین بالتنصیص یا معرفی شخصی است که از بالا تعیین می گردد و در تعیین او مردم نقشی ندارند جز بیعت کردن به معنای انجام وظیفه.

و انتخاب مطلق: آزادی مطلق است در انتخاب زعیم، هر که را مردم خواسته و او را شایسته دیدند بدون آن که شرایطی از جانب شرع درباره آن ارائه شده باشد. و این در صورتی است که دین در امور سیاسی جامعه دخالتی نداشته باشد، که با روح شریعت اسلامی منافات دارد.

ولی انتخاب در این جا مقید است، و بایستی در چهارچوب معین شده از جانب شرع، زعیم شایسته را شناسایی کرده

انتخاب کنند.

و در حقیقت، انتخاب در این جا به معنای یافتن و سپس پذیرفتن است که میانه‌ای است بین انتصاب و انتخاب بلکه جامع میان هر دو است:

انتصاب است ولی بالتوصیف، و نیز انتخاب است ولی در سایه رهنمود شرع. از این رو انتخاب در حکومت اسلامی به معنای اعطای ولایت از جانب مردم، که در واقع اعطای وکالت از جانب مردم باشد نیست، زیرا اگر چنین بود - چنانچه برخی گمان کرده‌اند - مردم می‌توانستند هرگاه بخواهند و بدون دلیل معقول، آن چه را که داده‌اند پس بگیرند، زیرا وکالت شرعاً از عقود جایزه است^۶ و موکل می‌تواند هرگاه بخواهد، بدون دلیل، وکیل خود را عزل کند.

در صورتی که انتخاب، در حکومت اسلامی، صرفاً شناسایی و یافتن است، که پس از شناسایی و پذیرفتن (بیعت نمودن) مورد امضای شارع قرار گرفته، حق پس گرفتن ندارند، زیرا فرد انتخاب شده فرمان ولایت را پس از شناسایی و پذیرش مردم، از جانب شارع دریافت می‌دارد.^۷

مگر آن که ولی امر مسلمین، فاقد برخی از شرایط لازمه گردد که در این صورت خود به خود من عزل خواهد گردید، و تشخیص آن با خبرگان مردم است.

نقش بیعت

گفتیم که نقش بیعت در دوران عصمت صرفاً فراهم کردن امکانات لازم برای ولی امر است، و یک وظیفه است که باید مردم با فراهم نمودن امکانات، در توان اداری و سیاسی و نظامی دولت حاکم بکوشند. و از بذل مساعی، در بالا بردن توان دولت عدل اسلامی، دریغ نورزند. ولی بیعت در دوران غیبت، نقش بیش تری را ایفا می‌کند؛ یعنی علاوه بر فراهم نمودن امکانات و بالا بردن توان دولت، نقش تعیین کننده و تشخیص ولی امر را نیز عهده دار است.

بدین سبب که تعیین ولی امر در دوران عصمت، بالتنصیب بود، ولی تعیین ولی امر در دوران غیبت بالتوصیف است. شناسایی و تشخیص فرد واجد کامل شرایط بر عهده مردم واگذار شده تا به وسیله خبرگان خود، او را شناسایی و با



وی بیعت کنند.

در دوران عصمت، با نصّ صریح «النّبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» یا «من كنت مولا فلهذا علیّ مولا»، ولیّ امر مسلمین شخصاً به مردم معرفی می گردید. ولی در دوران غیبت با عنوان کلی واجدین اوصاف خاصّ، شایستگان این مقام را با ارائه یک سری اوصاف لازم، به مردم پیش نهاد می کنند تا شایسته ترین و لایق ترین آنان را شناسایی کرده، او را برای ولایت امری و رهبری خود انتخاب کنند و زعامت او را بپذیرند. این مطابق همان فرمایش مولا امیرمؤمنان (ع)

است که فرمود:

«انّ احقّ الناس بهذا الامر اقواهم علیه واعلمهم بامر الله فيه».

پس انتخاب مردم در این جا، به معنای شناسایی و پذیرفتن است، انتخاب در چهارچوب اوصاف ارائه شده، نه انتخاب مطلق چنان چه برخی گمان کرده و در برخی کشورها متداول است.

پشتوانه، مقام ولایت

مقام ولایت امری در اسلام، در صورتی

که طبق ضوابط انجام گرفته باشد و مسئولان امر خالصانه انجام وظیفه نمایند، علاوه بر عنایت الهی، که همواره پشتوانه مستحکمی در تثبیت و پیشبرد نظام عدل الهی^۸ است، پشتوانه های دیگر مردمی نیز وجود دارد که مایه دل گرمی مردم و موجب سرسپردگی و اطاعت خالصانه توده ملت می گردد و پیوسته حضور فعال مردم را در صحنه سیاست، تضمین می کند. این حضور، سرمایه سرشاری است که دولت حق اسلامی را قدرت مند و نیرومند در صحنه های سیاست جهان نگه می دارد.

نقش شور

استوارترین پشتوانه زعامت و رهبری در اسلام، مشورت است، که در همه شئون کشورداری، به ویژه مقام رهبری، پشتوانه مستحکمی است که آن را از آسیب، مصون می دارد.

در قرآن در وصف جامعه مسلمین می خوانیم:

«وامرهم شوری بینهم»^۹.

خداوند، جامعه اسلامی را بدان جهت مورد ستایش قرار داده که در تمامی امور به

شور می‌نشینند و کارها را با مشورت انجام می‌دهند.

در «امرهم»، «امر» به معنای شأن، به جمع «هم» اضافه شده، تمامی شئون عامه جامعه اسلامی را فرامی‌گیرد؛ از جمله و مهم‌ترین آن‌ها، امر زعامت و سیاست‌مداری است که با شور و مشورت با کارشناسان مربوطه و مردمی انجام می‌گیرد.

در جای دیگر در همین خصوص پیغمبر اکرم (ص) مورد خطاب قرار گرفته است که:

«و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله»^۱.

پیغمبر اکرم (ص) دارای سه شخصیت بود:

۱- محمد بن عبدالله ... مادرش آمنه ... و شوهر خدیجه کبری ... یکی از افراد محترم مردم مکه ... ؛

۲- رسول الله و حامل نبوت، و پیام‌رسان از جانب خدا به سوی خلق ... ؛
۳- زعیم امت و ولی امر مسلمین ...
آیا مخاطب در این آیه کدام یک از سه شخصیت او است؟

آیا مامور شده است که در امور شخصی

خود مشورت کند؟ این آیه در این باره نیست!

آیا در شئون نبوت و رسالت باید مشورت کند؟ نبوت و شریعت مشورت‌بردار نیست!

صرفاً شخصیت سوم او، و در امر زعامت باید مشورت کند.

لذا این آیه عام است، و تمامی زعمای مسلمین باید در شئون زعامت و رهبری سیاسی مردم به مشورت بنشینند.

ضمیر «هم» به امت بازمی‌گردد ... البته مقصود کارشناسان مربوط در هر بُعدی از ابعاد کشورداری، و احیاناً رای عام را طرف مشورت قرار می‌دهد.

مقصود از «امر» شئون عامه در رابطه با زعامت امت است.

ذیل آیه «فاذا عزمت فتوکل علی الله» اشاره به این حقیقت است که در اجرای رای اکثریت - که لازمه شور است - اگر دچار نگرانی شدی، و احتمال صواب را در رای اقلیت گمان بردی، نگران نباش، زیرا: «إِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ»^{۱۱} و بر خداوند توکل نما، راه صواب همان است که با مشورت طبق روش عقلاً



رفتارنمایی، آسوده خاطر باش که: «ومن يتوكل على الله فهو حسبه»^{۱۲}.

طریقه مشورت

خداوند، امت اسلامی را مورد ستایش قرار داده که در انجام کارها به شور می‌نشینند و نیز به پیغمبر اکرم (ص) دستور داده که در خصوص شئون زعامت، راه مشورت را پیش گیرد.

ولی هیچ‌گونه بیانی از جانب شارع، به چگونگی انجام مشورت ارائه نشده لذا طبق قاعده، تبیین و تعیین موضوع، به عرف عقلا واکذار شده است.

در باب عبادات، تبیین موضوع مانند تبیین حکم، وظیفه شارع است. ولی در باب معاملات صرفاً تبیین حکم وظیفه شارع است، ولی تبیین موضوع - اگر قید و شرطی از جانب شارع نرسیده باشد - کاملاً به عرف جاری واکذار شده است.

موضوع شور، که تبیینی از جانب شارع درباره آن نرسیده، لامحاله طریقه انجام آن به عرف عقلا واکذار شده، همان‌گونه که در امور مشورتی، متداول عقلا است باید انجام گیرد.

لذا طریقه شور، طبق روش عرف جاری همان اخذ به رای اکثریت قاطع است، و در موارد مختلف، از لحاظ درجه اهمیت متفاوت خواهد بود.

در برخی امور صرفاً با کارشناسان مشورت می‌کنند، و در برخی دیگر با گروه‌های مختلف و صاحب نظران گوناگون، و أحياناً در اموری که مرتبط به شئون عامه است، از آرای عمومی بهره بگیرند.

لذا در آیات فوق و روایات بسیاری که در این زمینه در دست است، لازم است که روش و شیوه عرف عقلا در امور مختلف پیروی گردد. و بهترین شیوه‌ها را که مناسب حال و وضع خود می‌دانیم، و با مصالح ملی و دینی ما سازگار است، انتخاب کنیم: «فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه»^{۱۳} و این، تقلید نیست بلکه حسن انتخاب است.

نظارت همگانی

یکی دیگر از امور بازدارنده که مسئولان فوق را از پیمودن راه خطا و لغزش نگاه می‌دارد، وظیفه «نظارت همگانی» است

که آحاد ملت و مخصوصاً صاحب نظران مخلص، مکلفند، همواره ناظر جریانات باشند، آگاهی سیاسی لازم را به دست آورند و در آن بیندیشند، و البته مسئولان امر، در هر بعدی از ابعاد سیاست گذاری کشور، بایستی مردم را در جریان بگذارند و پیوسته آنان را در صحنه حاضر نگاه دارند تا اگر احیاناً اشتباه و کج روی در کارها احساس نمودند آن را دلسوزانه و مخلصانه، تحت عنوان «نصح الائمة» به مسئولان مربوط گوشزد سازند.

پیغمبر اکرم (ص) می فرماید:

«من اصبح ولم يهتم بامور المسلمين فليس منهم»^{۱۴}.

مُقَد این حدیث مبارک آن است که روزانه به طور مداوم، هر فرد مسلمان، در اندیشه کار مسلمانان و ناظر جریانات باشد.

و نیز در همین خصوص فرموده اند:

«ثلاث لا يفلّ عليها قلب امرء مسلم: اخلاص العمل لله، والنصيحة لائمة المسلمين، وال لزوم لجماعتهم»^{۱۵}.

سه چیز است که وجدان پاک یک

مسلمان از آن فروگذار نمی کند:

۱- اعمال خویش را خالصانه و برای خشنودی خدا انجام می دهد؛

۲- از هرگونه اندرز و نصیحتی که ضرورت دید، نسبت به مسئولان امر دریغ نمی دارد؛

۳- همواره پیوستگی خود را با انبوه مسلمانان نگاه می دارد.

مولا امیر مؤمنان (ع) می فرماید:

«اذا عملت الخاصة بالمنكر جهاراً، فلم تغير عليه العامة ذلك، استوجب الفريقان العقوبة من الله»^{۱۶}؛

هرگاه خواص به کارهای ناشایست دست یازیدند و گروه مردم بر آنان نشوریدند، هردو دسته مستوجب عقوبت الهی خواهند بود.

این اجمالی بود از مسائل مربوط به «ولایت مطلقه فقیه» که شرح تفصیلی و بیان مواضع شبهه و توضیحات لازم، به طور متسلسل از دیدگاه خوانندگان محترم خواهد گذشت. ان شاء الله





پی نوشت ها:

۱. احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۰.
۲. احزاب (۳۳) آیه ۶.
۳. همان، آیه ۳۶.
۴. نور (۲۴) آیه ۵۱.
۵. نهج البلاغه، نامه شماره ۱۷۱.
۶. توجیه آن به گونه ای که آن را لازم جلوه دهد، خواهیم گفت: برخلاف موازین عرف و لغت و مبانی فقه است. و اصولاً بیعت از عهد و واجب الوفا است، و نکث بیعت از گناهان کبیره است. و نیازی به این گونه توجیهات غیرمقبول ندارد.
۷. در مقبوله عمرین حفظه آمده: «فلیرضوا به حکماً، فإنی قد جعلته علیکم حاکماً» (وسائل، ج ۲۷، ص ۱۳۶) که پس از یافتن فرد واجد شرایط، باید او را بپذیرند، زیرا چنین فرد لایق و شناسایی شده، فرمان ولایت را از جانب معصوم دریافت داشته است.
۸. یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة (ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷). یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم (محمد (۴۷) آیه ۷).
۹. «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة ان لاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة الی الی الی کنتم توعدون. نحن اولیاؤکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة» (فصلت (۴۱) آیه ۳۰-۳۱).
۱۰. آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.
۱۱. نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۲۷.
۱۲. طلاق (۶۵) آیه ۳.
۱۳. زمر (۳۹) آیه ۱۸.
۱۴. کافی، ج ۲، ص ۱۶۳.
۱۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۶، رقم ۵.
۱۶. وسائل الشیعه، باب ۴ (امریه معروف).